شعرای گمنام (بهار اصفهانی)

ذکائی بیضائی

آقا محمد علی اصفهانی فرزند میرزا ابو طالب مشهور بمذهب از شعرای شیرین کار و از نویسندگان عالی مقدار است قلمی شیوا و طبعی توانا دارد فضلش بغایت است و کمالش‏ بنهایت تخلصش بهار است و گلستان ادب را بلبلی بدیع گفتار و گویا بعدا این تخلص را را بفرهنگ تبدیل نموده است(هیچیک از اشعاریکه از وی در دست است تخلص ندارد)

هرچند از وی آثار زیادی در دست نیست ولی آنمقدار از اشعار او که در میان است‏ گرانقدری او را در ادب شاهدی صریح البیان است در سال 1260 قمری هجری در اصفهان‏ میزیسته ولی تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست در اشعاری که از وی موجود است گاهی گریزی‏ در آخر شعر بنام محمد شاه قاجار دیده میشود و معاصر بودنش را با آن پادشاه مدلل میدارد چنانکه در قصیده‏ای که مطلعش این است:

ای آفت کاشانه و ای فتنهء بازار بازآ و دل بردهء محنت زده باز آر

در آخر گوید:

آنخال تو بر تو خط دانی بچه ماند بر نقطه که خاقان نهد از خامه بر اشعار دارای جهانگیر محمد شه غازی‏ کز بندگیش فخر کند ثابت و سیار

در قصیدهء دیگر که مطلعش این است:

عید است و باز از دلبری آکنده دارد ترک من‏ صد چین مشک اندر کله صد باغ گل در پیرهن

در آخر گوید:

تسخیر بیضا کرده‏ای عقد ثریا کرده‏ای؟ اعجاز عیسی کرده‏ای یا مدح دارای ز من‏ شاهنشه کی پاسبان دارای گردون آسمان‏ آن کز رخش بینی عیان‏فر خدای ذو المنن

....

فر محمد شاه بین آثار ظل اللّه بین‏ در حکم آن جمجاه بین از روم تا مرز ختن

از آثار نثری او کتاب کوچکی است بنام یخچالیه که آنرا بطور فکاهی و بصورت تذکره شعرا نوشته است در تألیف این مجموعه و تعیین این اسم(یخچالیه)برای کتاب خود چنانکه خود نیز در مقدمهء کتاب متذکر شده ناظر بتذکرهء معروف آتشکده تألیف جاج لطفعلی‏ آذر بیکدلی اصفهانی بوده و در حقیقت از جهة اسم و موضوع ضد یا مهمل آنرا برای کتاب خود ابتکار و انتخاب نموده است همانطور که وحشی بافقی شاعر معروف قرن دهم هجری نیز در انتخاب تخلص خود ناظر بتخلص اهلی شیرازی بوده است بهر تقدیر کتابی شیوا ولی بشوخی‏ و دفتری زیبا اما بمزاح نوشته و کمال فضل و منتهای بلاغت را در تحریر آن بکار برده است‏ کتاب یخچالیه برای دفعهء اول در سال 1290 هجری قمری بچاپ سنگی و بقطع ثمنی در یکصد و پانزده صفحه در طهران بچاپ رسیده و چند سال پیش نیز وسیله دوست دانشمند محقق‏ آقای احمد گلچین معانی تجدید چاپ شده است و اینک قسمتی از مقدمه و یکی از شرح حالهای‏ مندرج در آن کتاب را بعنوان نمونهء انشاء و سپس یک غزل او را بعنوان نموداری از تراوش‏ طبع او از نظر خوانندگان میگذراند.

1-قسمتی از دیباچهء کتاب

«...قدیمی که از مطلع عقل اول تا مقطع هیولی مصراعی از دیوان قدرت اوست‏ و حکیمی که انتظام افراد کائنات بیتی از کتاب حکمت او عجز ما سواه بر قدرتش گواه است و نیستی ممکنات براستیش دلیلی بی‏اشتباه هو الذی فی السماء و فی الارض اله از قصائد مصنوعه‏اش‏ زبان صبح جز روشن مصرعی نسراید و در جرائد مکتوبه‏اش طرهء شام جز سواد نقطه‏ای ننماید تقطیع بحر جلالش را بمیزان عقول پیمودن بحار بغربال و تقریر قطعات کمالش را بمعیار فهم‏ سنجیدن جبال بمثقال است سموم سخطش بر گریهء زاهدان خودبین در خندهء قاه‏قاه و عموم‏ رحمتش بر جان عاصیان پشیمان در گاه‏وبیگاه عذرخواه رحیمی که از پی آمرزش دست عفوش‏ گناه را سوراخ بسوراخ جوید و کریمی که بهر پوزش پای کرمش را ماندگان حاجتمند را کوچه بکوچه پوید.

گنه ز عفو تو بگریخته است و از پی آن‏ جمازهء کرمت میدود گسسته مهسار

یا من سبقت رحمته غضبه جوادی که اشارهء ابروی نوالش بخیلانرا از چین جبین‏ در زنجیر و قدیری که کمند جلالش پای کوبان بزم هوی و هوس را دستگیر کرده شکر انعامش‏ را زبان کائنات قاصر و حمد افضالش را بیان موجوات فاتر است.

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن‏ با همه کر و بیان عالم بالا

.....» 2-یکی از شرح حالهای یخچالیه

واله جوانی است قطور و شاعری است خالی از شعور.نام فامیلش محمد کاظم و سلسلهء سفهارا از اعاظم.آورده‏اند که بعد از فوت پدر بجهت زیادتی مال مسرور گردید آری مصائب‏ قوم عند قوم فوائد لکن آنچه بمیراث داشت با قدری وام گرفته بادام خرید که بجانب هندوستان‏ روان نماید روزی مضمون شعر خواجه بنظرش رسید که:

بیت

برو بهر چه تو داری بخور دریغ مدار که بیدریغ زند روزگار تیغ هلاک‏1

از سر جان برخاسته در پای آن متاع نشسته و با خاطر درست بادامها را شکسته‏ صرف نمود.اشخاصی که از آن اطلاع داشتند در سراغش بر آمدند گفت متاع هند ببغداد رفت‏ خواستند اذیتش کنند ناچار خود را در خانه سلطان العلما که مفاد کریمهء و من دخله کان آمنا بود انداخت و بتقدیم بعضی خدمات پرداخت.همواره معانی اشعارش بر خود مجهول و موضوعات‏ الفاظش بر مهملات محمول.صحبتش مکرر اتفاق افتاده اشعار و ابیات بیشمار دارد این چند شعر که در ذم حاج عباس گفته درین سفینه ثبت میشود.

وهی هذه

ندیدم و نشنیدم درین طاس‏ به بیرحمی و بی‏مروتی حاجی عباس‏ میخورد مال ذکور و اناث‏ عوض میدهد کلاه کرباس‏ خودش نمیخورد نان و ماس‏ بچه‏هاش پول میدهند به رقاص‏ بالا خاطر شکمش میرود با جلاس‏ تا تمام بکند حکم افلاس‏ بسفیدی ماس و درازی کرباس‏ سجع مهرش عبده حاجی عباس‏2

و اینک غزل او:

بیگانگی نگر که بت بیوفای ما شد آشنای غیر و نشد آشنای ما ما در قفای کودکی افتاده‏ایم و دل‏ افتاده همچو کودکی اندر قفای ما ای گوهر یگانه بزلف دو تای تو بشکست بار هجر تو پشت دو تای ما ایجان و دل فدای تو خوش آنکه مدعی‏ گوید فلان بمرد و تو گوئی فدای ما دشنام بیش میدهد امروز گوئیا ای مستجاب گشته بیزدان دعای ما در پای کوی تو سر ما میتوان برید نتوان برید از سر کوی تو پای ما با ما همی بجای وفا میکند جفا تا دیده در پناه شهنشاه جای ما

(1)-مصرع اول این بیت را جناب بهار بنا بمقصود خویش تحریف فرموده اصل شعر این است:

مخور دریغ و بخور می بشاهد و دف و چنگ‏ که بیدریغ زند روزگار تیغ هلاک

(2)-در نقل این اشعار خوانندگان تصور نکنند نویسنده طرفدار شعر نو است از پیش گفته‏اند نقل کفر کفر نیست.